



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۲

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

مصادف با: ۲۳ شوال ۱۴۴۴

موضوع جزئی: ولایات مجعول از طرف خداوند - ۳. ولایت حاکم شرع (فقیه) - ادله ولایت حاکم شرع -

جلسه: ۳۵

دلیل دوم: روایات - بررسی روایت چهارم - روایت پنجم و بررسی آن - روایت ششم و بررسی آن

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

چهارمین دسته از روایاتی که برای اثبات نظریه نصب مورد استناد قرار گرفته، روایاتی است که مضمون آنها اقریبیت و اولویت از حیث منزلت و جایگاه به انبیا است. عرض کردیم این اقریبیت و اولویت از حیث منزلت و جایگاه قهراً عمومیت دارد و نمی‌توانیم بی‌جهت این قرابت و اولویت را محدود به یک شأن و بُعد خاص کنیم. انبیا با توجه به برخورداری از شئون مختلف از جمله ولایت، وقتی گروهی اقرب و اولی به آنها محسوب می‌شوند، این اقریبیت و اولویت در اکثر روایات در یک جهت خاص واقع نشده است؛ وقتی به صورت کلی این اقریبیت و اولویت بیان می‌شود، می‌توانیم شمول این روایات را نسبت به مسأله ولایت هم استفاده کنیم. دقیقاً نظیر آنچه که در مورد وراثت مطرح شد؛ این دو از این جهت مثل هم هستند.

بررسی روایت چهارم

اشکال

فقط یک اشکالی اینجا به این دسته از روایات و همچنین دسته سوم ایراد کرده‌اند و آن اینکه لسان این روایات اخبار از جایگاه عالمان و اهل علم است، و این متضمن جعل و تشریح و انشاء نیست؛ مثل سایر روایاتی که فضیلت علم و اهل علم و علما را بیان می‌کند، این روایت هم در حقیقت دارد منزلت علما و قرابت آنها را به پیامبران و انبیا ذکر می‌کند. هم این دسته چهارم و هم دسته سوم که سخن از وراثت انبیا است، لسان اخبار دارند و اصلاً در مقام جعل و تشریح و انشاء این جایگاه برای عالمان و فقها نیستند؛ آن هم صرفاً به جهت اهمیتی که مسأله علم و طالبین علم، تعلم و تعلیم علم دارد. آنگاه این اشکال را تقویت می‌کنند به اینکه آنچه که همه انبیا در آن مشترک هستند، جنبه تبیین و تعلیم معارف و احکام است؛ همه که ولایت نداشتند. پس حداقل این است که نظریه نصب از این روایات استفاده نمی‌شود.

پاسخ

این اشکال قابل دفع است؛ چون:

اولاً: اینکه این روایات در مقام اخبار است و متضمن جعل و تشریح و انشاء نیست، اول الکلام است. مگر جمله‌ای که می‌خواهد در آن جعل و تشریح باشد و انشاء کند، چه ویژگی و خصوصیتی باید داشته باشد؟

روایاتی که در مقام انشاء احکام شرعی بیان شده‌اند، برخی به صورت امر یا نهی هستند، وضع اینها معلوم است. اما آنهایی که در قالب خبر آمده‌اند، تفاوتی با سایر جمله‌های خبری ندارند به حسب ظاهر. ولی قرائتی در آن وجود دارد که به کمک آنها می‌توان گفت در مقام جعل و تشریح می‌باشد. اینجا وقتی بحث وراثت یا اقریبیت یا اولویت مطرح شده، به دنبالش امر آمده که

علمتان را از اینها بگیرید، از اینها تبعیت کنید، به آنچه اینها می‌گویند اخذ کنید؛ تعبیر روایات مخصوصاً در بخش دوم این بود: «فمن اخذ بشئ منها فقد اخذ حظاً وافراً»، «فانظروا علمکم هذا عن تأخذونه فان فینا اهل البیت...» اخذ و انظروا که کدام یک از اینها اعلم هستند، اینها همه قرائنی است که جعل و تشریح از آن فهمیده می‌شود این جملات بالاتر از این است که صرفاً یک جمله خبری حکایت کننده از یک واقعیت باشد؛ لسان این روایات نشان می‌دهد که می‌خواهد مردم را ارشاد کند و ترغیب کند به اینکه وقتی دست شما از انبیا کوتاه است، اینها راهنمایان و هادیان شما هستند، به اینها اخذ کنید، به سخن اینها گوش فرا بدهید، به آنچه اینها می‌گویند عمل کنید. بنابراین به نظر می‌رسد این اشکال هم وارد نیست.

راجع به مؤیدی هم که گفتند آنچه همه انبیا در آن اشتراک دارند، مسأله بیان معارف و احکام است، آن را هم عرض کردیم این چنین نیست. انبیا به حسب کمالات ذاتی که دارند، این شئون را برای آنها می‌توانیم ذکر کنیم. البته که بعضی از انبیا ولایت تام و عام و شامل داشته‌اند و این مشکلی ندارد که امامت و ولایت برخی از انبیا نسبت به سایرین عمومی‌تر و شامل‌تر و فراگیرتر باشد.

روایت پنجم

روایت پنجم، روایت امام موسی بن جعفر (ع) است که در آن از فقها به حصون الاسلام تعبیر شده است: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبِقَاعِ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابِ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَ تَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا»^۱.

از نظر دلالت این روایت به نظر می‌رسد دلالت روشنی دارد؛ برای اینکه از فقها تعبیر می‌کند به حصون الاسلام. ابتدای روایت هم که می‌گوید «اذا مات المؤمن»، به قرینه ذیل و برخی روایات دیگر، منظور المؤمن الفقیه است. چون در روایتی ابن ابی عمیر از امام صادق (ع) نقل کرده که «اذا مات المؤمن الفقیه تلم فی الاسلام ثلمة لا یسدّها شیء»^۲. وقتی از مؤمن فقیه به عنوان حصن و قلعه اسلام و چیزی که با آن اسلام حفظ می‌شود یاد می‌شود، مسلماً نمی‌تواند فقط جنبه بیان معارف و احکام باشد. چون اسلام یک حقیقت جامع است، یک دینی است که ابعاد مختلف در آن هست؛ بخشی از آن، احکام است؛ احکام دینی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارد؛ اسلام فقط به این نیست که روی کتاب‌ها و روی تخته‌ها بیان شود. اسلام یک حقیقتی است که باید در متن زندگی مردم جاری شود. وقتی اسلام جامعیت دارد و همه ابعاد زندگی بشر را اعم از فردی و اجتماعی و در زمینه‌های مختلف دربرمی‌گیرد، حفظ آن به این است که در همه این عرصه‌ها حضور داشته باشد. اسلام فقط برای این نیست که در لابه‌لای صفحات کتاب‌ها حرف‌هایی را برای مردم بیان کند و هیچ کاری به زندگی بشر نداشته باشد. اسلام اگر بخواهد حفظ شود، مسلماً حفظ آن با ولایت و حکومت امکان دارد؛ با اینکه زمینه‌های اجرای آن فراهم شود. بدون اینها نمی‌توانیم بگوییم اسلام حفظ شده است.

پس با توجه به چند مقدمه، به وضوح می‌توانیم اصل حکومت و ولایت را از این روایت استفاده کنیم:

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقد العلماء، کتاب فضل العلم، ح ۳.

۲. همان، ح ۲.

۱. اسلام جامعیت دارد و در ابعاد فردی و اجتماعی در همه زمینه‌ها سخن و حرف و برنامه دارد.

۲. حفظ این دین جامع با سخنرانی و تبیین به تنهایی صورت نمی‌گیرد؛ ما نمی‌توانیم فقط حرف بزنیم و بگوییم اسلام حفظ شده است. اسلامی که در همه ابعاد حرف و سخن دارد، باید در متن زندگی جریان پیدا کند و این جز با حکومت و ولایت ممکن نیست.

۳. فقیه حصن و قلعه و حافظ اسلام است؛ وقتی می‌گوید دیوار شهر و قلعه اسلام، یعنی اسلام در این چهارچوب و با این سپر و حفاظ قابل نگهداری است.

۴. فقیه هم نمی‌تواند خودش را از این امور جدا کند. اعتزال در منطق اسلام برای فقیه جایز نیست؛ اگر می‌خواهد اسلام را حفظ کند، باید اهتمام به امور اسلام در همه ابعاد داشته باشد، اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، تلاش کند برای اصلاح امور مسلمین در همه شئون.

نتیجه: با توجه به این مقدمات می‌توانیم بگوییم بر فقیه واجب و لازم است که وارد این عرصه شود و متصدی اقامه دین در همه این ابعاد شود.

بررسی روایت پنجم

اشکال

تنها مطلبی که اینجا ممکن است به عنوان اشکال مطرح شود، این است که این روایت اصل لزوم تشکیل حکومت را اثبات می‌کند. همچنین اثبات می‌کند لزوم تصدی فقیه را، لکن مدعا، مسأله نصب است. آیا اینکه فقها چنین تکلیف یا چنین حقی دارند، ملازمه با نصب ندارد و اینکه اینها منصوب از طرف ائمه (ع) هستند، بلکه بنابر نظریه انتخاب هم می‌توانیم این مسأله را بپذیریم و بگوییم فقها این حق را دارند و لذا باید خودشان را در معرض قرار بدهند و از سوی مردم انتخاب شوند، و حصن و قلعه اسلام باشند و متصدی امر ولایت گردند. شاید مهم‌ترین اشکالی که می‌توانیم اینجا طرح کنیم این است که این روایت با نظریه انتخاب هم سازگار است.

این اشکال البته شاید نسبت به بعضی از روایات قبلی هم قابل طرح باشد. ما یک سری اشکالاتی داریم که اینها را در پایان عرض می‌کنیم؛ این اشکالات، اشکالات مشترک الورد به این روایات است. یک سری اشکالات هم اشکالات خاص است؛ ما بیشتر اشکالات خاص را گفتیم و یک سری اشکالات عمومی باقی مانده، از جمله همین اشکالی که مطرح کردیم. یا همان محذور ثبوتی که اول مطرح کردیم؛ یعنی در مقابل این روایات، کسی ممکن است بگوید با توجه به محذور ثبوتی نظریه نصب، این روایات را نمی‌توانیم حمل بر نظریه نصب کنیم. این هم یک اشکال مشترک الورد است؛ دو سه اشکال مشترک الورد دیگر به همه این روایات هست که اینها را در پایان عرض خواهیم کرد و پاسخ خواهیم داد. چه اینکه بعضی‌ها را هم قبلاً جواب داده‌ایم.

پاسخ

اجمالاً آن چیزی که اینجا می‌توانیم عرض کنیم این است که لسان روایت حصن الاسلام را که نظایری با همین لحن و تعبیر برای آن ذکر کرده‌اند، لسان انشاء است و نه اخبار؛ وقتی روایت می‌گوید «لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا»، این تعلیلی که در ذیل روایت آمده، نشان می‌دهد مسأله بالاتر از یک اخبار است. آنجا صحبت از این است که اگر یک

مؤمنی از دنیا برود، ثلمه‌ای بر اسلام وارد می‌شود. مسلماً این مؤمن، مؤمن عادی نیست؛ چون با مؤمن عادی ثلمه‌ای ایجاد نمی‌شود. این همان مؤمن فقیه است که اشاره کردیم؛ کسی که موت و فقدان او باعث ثلمه در اسلام می‌شود، یک مؤمن فقیهی است که در جامعه محوریت دارد. اینکه می‌گوید اینها حصون اسلام هستند، نمی‌خواهد فقط خبر بدهد؛ کأن می‌خواهد بگوید اینها این چنین باید باشند. مؤمنین از فقها حصون اسلام باید باشند؛ همانطور که حفاظت شهر به وسیله دیوارهای قلعه تأمین می‌شود، حفاظت اسلام هم به اینهاست. آنگاه چنانچه جنبه انشاء و تشریح در کار باشد، لایبعد که بگوییم نظریه نصب از آن استفاده می‌شود. همه اختلاف در روایات این است که آیا اینها ولایت را انشاء می‌کنند و عمومیت موقعیت فقها و قلعه بودن آنها را بیان می‌کنند، یا اینکه صرفاً خبر می‌دهند. بحث شک هم نیست که بگوییم اصل، اخبار است. مخصوصاً در مسائل مهمه که ائمه (ع) مورد سؤال قرار می‌گرفتند، چون مقامشان مقام تبیین احکام یا در مواقعی مقام تشریح بوده مخصوصاً در این امور، به نظر می‌آید که لسان این روایات، لسان جعل و تشریح است.

سؤال:

استاد: تناسب حکم و موضوع اینجا اقتضا می‌کند که ثلمه‌ای که لایسدها شیء بالاتر از صرف بیان احکام باشد. فقط یک مشکلی در رابطه با علی بن ابی حمزه وجود دارد در سند این روایت که بعضی‌ها اشکال کرده‌اند؛ تنها مشکل روایت، وجود علی بن ابی حمزه است که از ارکان واقفیه بوده و معمولاً او را ضعیف شمرده‌اند. ولی با توجه به اینکه ابن محبوب از او روایت نقل کرده که از اصحاب اجماع است، روایت از این مشکل سندی خلاص می‌شود.

روایت ششم

روایت ششم، روایتی است که دلالت می‌کند بر اینکه فقها امناء الرسل هستند. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْفَقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخِلُوا فِي الدُّنْيَا قَالَ اتَّبَعَ السُّلْطَانَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ». ^۱ این روایت با تفاوت‌های جزئی در عبارت، در برخی جوامع روایی دیگر هم نقل شده است. از نظر سندی همین که کافی آن را نقل کرده، به نظر ما معتبر است؛ هر چند در برخی از جوامع روایی با طرق صحیح هم نقل شده است. اما استدلال به این روایت معطوف به امناء الرسل است؛ امناء الرسل مثل خلفا یا وراثت انبیا یا اقریبیت نسبت به انبیا است. امناء الرسل با توجه به اینکه انبیا شئون مختلف دارند و امناء مقید به یک جهت خاصی نشده، همه آن شئون را دربرمی‌گیرد. همان بیانی که در مورد وراثت انبیا و خلفای پیامبر (ص) و اقریبیت و اولویت نسبت به انبیا گفتیم، اینجا هم جریان پیدا می‌کند. آن شئون سه‌گانه در مورد انبیا طبیعتاً در مورد فقها و علما هم وجود دارد؛ وقتی کسی امین کسی شمرده می‌شود بدون قید و ذکر جهت خاصی در امانت، معنای عموم و شمول را می‌توانیم از آن استفاده کنیم. بنابراین فقها در آن بُعد ولایت و حکومت نسبت به مردم هم امناء پیامبران شمرده می‌شوند.

بررسی روایت ششم

اشکال

تنها چیزی که اینجا به عنوان قرینه بر خلاف ممکن است مورد استشهاد قرار بگیرد، جمله «فاحذروهم علی دینکم» است که می‌گویند جلوی اطلاق را می‌گیرد. اگر اینها اتباع دنیا پیدا کردند، از آنها برحذر باشید. بعضی‌ها گفته‌اند این مانع از اطلاق این

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۵.

روایت است.

پاسخ

نه این و نه آن جمله بعدی، هیچ کدام قرینه بر عدم اطلاق نیست. می‌گوید «الْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا»، فقاهت شرط است، دنیا‌گریزی یا عدم فرو رفتن و ورود در دنیا هم یک شرط است؛ یعنی کأن امناء پیامبران با این دو شرط امناء محسوب می‌شوند. ... اتباع السلطان یکی از مصادیق ورود در دنیا است؛ بدون تردید صدر این روایت اطلاق دارد؛ فقیهان به شرط اینکه در دنیا داخل نشوند، امناء الرسل هستند؛ یعنی می‌خواهد بگوید فقها نباید در دنیا داخل شوند، اتباع سلاطین نباید کنند. «ما لم یدخلوا فی الدنیا» یعنی ما لم یتبع السلاطین، مادامی که از سلاطین تبعیت نمی‌کنند؛ این در حقیقت دارد منع می‌کند فقها را از تبعیت سلاطین و پیروی از سلاطین. پس نهی از پیروی سلاطین می‌کند. فرض دیگر این است که می‌گوید اتباع السلطان نباید داشته باشند. آیا می‌خواهد بگوید شما حرف هیچ سلطانی را گوش ندهید یا اتباع السلطان یعنی قدرت شما را جذب نکند، تبعیت نکنید و مجذوب نشوید؟ این احتمال چندان دور از ذهن نیست که فقها امناء رسل هستند، به شرط اینکه به دنبال اعمال ولایت باشند. بله، امناء رسل هستند؛ این در حقیقت می‌شود یک تأکیدی بر آن. اگر «ما لم یدخلوا فی الدنیا» هم نبود، همین معنا را می‌رساند. امناء مثل خلفا و مثل ورثه، اینها همه یک حقیقت را می‌خواهد بیان کند. بعضی جاها واضح‌تر است و بعضی جاها به آن وضوح نیست؛ ولی ما واقعاً وقتی این تعابیر را کنار هم می‌گذاریم، یک جا می‌گوید علما امینان رسولان هستند، یک جا می‌گوید ورثه هستند، یک جا می‌گوید خلفا هستند، یکجا می‌گوید اقرب‌اند، یکجا می‌گوید منزلت آنها این چنین است. یعنی می‌خواهد تمام رسالت‌هایی که بر دوش انبیا بوده، البته به غیر از وحی و فرستاده بودن از سوی خداوند که پایان می‌پذیرد، می‌خواهد بگوید وقتی انبیا هم نباشند و انبیا هم در جامعه حضور نداشته باشند، یک عده‌ای همان وظایف و همان نقش را بر عهده دارند؛ آیا کار انبیا فقط همین هدایت لسانی بوده که مردم دعوت به توحید کنند و آنها را از کفر برحذر دارند، اما با شرایطی که مردم را به سوی کفر سوق می‌دهد، هیچ کاری نداشته باشند. الان کاری که به عده‌ای از مسیحی‌ها نسبت می‌دهند که بدون اقدام عملی و بدون اینکه زمینه‌های ترغیب به کفر و جذب به کفر و مبارزه با توحید را مورد توجه قرار بدهند، فقط یک سره حرف بزنند و هیچ کاری هم نداشته باشند، هزار مانع در برابر توحید درست می‌کنند و هزار عامل برای جذب به کفر ایجاد می‌نمایند، مهم‌ترین ابزارها و بسترها برای تقویت کفر و مقابله با یکتاپرستی و خداپرستی فراهم می‌کنند. اتفاقاً می‌خواهم بگویم که اگر فهم ما از اسلام یک فهم کامل و جامع باشد، غیر از این نمی‌توانیم فکر کنیم. بله، ممکن است بگویید در آن شرایط هم امام صادق(ع) امکان این را نداشته، حرفی نیست؛ امام صادق(ع) این شرایط را نداشت، کاملاً درست. اما به هر مقدار که ممکن بود، آیا اقدام کرده‌اند یا نکرده‌اند؟ آنچه که می‌سور بوده، از طرف انبیا و ائمه(ع)، هیچ وقت رها نشده است. اصلاً امکان ندارد که بگوید «ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت» اما کاری نداشته باشد به اینکه عبادت خدا و اجتناب از طاغوت، به چه اموری در متن واقعیت وابستگی دارد؛ اصلاً این شدنی نیست. این بیان من معاضد این روایت و ظهور آن است، اینها هم معاضد آنهاست، اینها با هم تعاضد و تعاون دارند. اینکه می‌گوید فقها امین پیامبران هستند، شما معنا کنید که ظهورش چیست؟ ... این مثل این است که گفته شود چرا در قرآن اسم امیرالمؤمنین(ع) نیامده است؛ مسأله امامت و ولایت چرا در قرآن نیامده است؟ شما آنجا چه جوابی می‌دهید؟ اگر می‌خواستند این حقیقت را بیان کنند، چطور باید بیان می‌کردند؟ ... امناء الرسل، اللهم ارحم

خلفائی، این بیاناتی که واقعاً هیچ جای خدشه در عمومیت و اطلاق آن نیست استعمالات معانی مختلف دارد و در هر دو استعمال شده است؛ ما اتفاقاً اشکال کردیم و گفتیم بعضی‌ها که می‌گویند غلبه استعمال در قضاوت است، اینطور نیست. همین روش آنجا مقبول است، اما اینجا همان روش را مقبول نمی‌دانید؛ این من از شما سؤال می‌کنم که امناء الرسل را معنا کنید اصلاً شما امنا را معنا کنید؛ آن تأثیری در این ندارد. امناء فقط در بیان احکام هستند؛ اشکال از اینجا ناشی می‌شود که شما برای انبیا شأنی جز شأن تبلیغ قائل نیستند. اگر کسی برای انبیا جز شأن تبلیغ و بیان احکام قائل نباشد، امناء الرسل را هم اینطور معنا می‌کنند. هر چه برای رسولان و انبیا تصویر می‌کنید، در مورد امنا هم ثابت می‌شود. اینها شده‌اند نازل منزله و جانشین آنها، به این وضوح دارد بیان می‌کند. اقرب الناس به انبیا، اللهم ارحم خلفائی، این همه تعبیر، همه را ببریم به سمت تبلیغ، اصلاً چنین چیزی بدست نمی‌آید.

«والحمد لله رب العالمین»